

تأثیر متقابل محیط زیست و فرهنگ بر هنر

هنر چیست؟

خانم سوزان لانگر هنر را اینطور تعریف می کند :
 هنر عبارتست از خلق بیانی قابل درک برای احساسات
 و تفکرات بشری .
 این تعریف کلی است و طبعاً " در برگرفته"
 بسیاری از فعالیتها می تواند باشد اما ای . اهوئل
 در تعریف هنر می گوید : مقصود از
 هنر آشکار کردن نیروی بیان به صورت خط ، فرم ،
 رنگ ، مجسمه ، رقص ، موسیقی و ادبیات است .
 نیروی بیان انسانی ، هم ممکن است احساسی باشد
 وهم عقلی و هوئل عقیده دارد که احساس همیشه
 بر عقل مسلط است .

همگانی بودن هنر

Franz
 Boas
 فرانز بواس
 هنر و احساس حظ و لذت از فهم هنری را عنوان
 می کند و می گوید :

همه افراد بشر به درجات و صور مختلف
 از زیبایی لذت می برند . طبیعت عمومی درک لذت
 از زیبایی در همه یکی است ، هر چند کمال مطلوب
 زیبایی ممکن است نزد افراد مختلف متفاوت و حتی
 گاه عکس یکدیگر باشد . آواز زمخت مردم سبیری ،
 رقص سیاهان افریقا ، پانتومیم سرخ بوستان کالیفرنیا ،
 حجاریهای مردم زلاندنو ، کارهای چوبی مالزیایی
 و یا مجسمه های بومیان آلاسکا به نظر این مردمان
 همانگونه خوش آیند است که یک قطعه موسیقی غربی ،
 باله و یا یک مجسمه برای مالدت زیبایی ایجاد می کند .
 در این مورد ماکسیم گورکی می گوید : " انسان
 طبعاً " هنرمند است و دائم کوشش می کند که بهر
 ترتیبی هست زیبایی را به زندگی خود راه دهد "
 ولی آیا هنر می تواند یک جنبه بین المللی

داشته باشد ؟

انسان شناس معروف روبرت لویی که مطالعات زیادی در این مورد دارد، فعالیت‌های هنری را نزد اقوام مختلف با این صورت بیان می‌کند: جعبه‌های چوبی جاسوزنی اسکیموها، با طرح مربع و دایره حکاکی شده است. سرخپوستان کیسه‌های مخصوص گوشت خشک گاو وحشی را با نقوش زاویه وار تزئین می‌کنند. در فیلیپین طرح‌های هندسی ساده، اسانزروی سبدهای نی مخصوص چیدن میوه حکاکی می‌کنند.

بدین ترتیب کاربرد هنر ممکن است هیچ جنبه انتفاعی نداشته باشد و این مثالها خود می‌تواند شخص را نسبت به وظیفه هنر آشنا سازد.

کارکرد هنر کدام است؟

لانگر معتقد است که هنر فقط فرم را مطرح می‌کند - که گاه این فرمها معلوم و قابل درک تخیل انسان و سرچشمه تمام الهامات حقیقی و باورهای انسانی است و گاه نه - .

لانگر معتقد است که هنر به آگاهی ذهنی و آگاهی احساسی و باطنی ما می‌افزاید. هنر به تحلیل و تجزیه درونی ما شکل میدهد و آنرا قابل درک می‌سازد، لذا هنر جنبه روانی پیدا می‌کند. جنبه روانی بودن هنر توسط دانشمندان زیادی عنوان شده است.

هوپل می‌گوید: وظیفه اصلی هنر نمودار

ساختن هیجان‌ات درونی فرد است. بدین ترتیب که هنرمند احساسات و عقاید درونی خود را به صورت مرئی درمی‌آورد - بیرون ریختن هیجان‌ات و کشمکشهای درونی باعث رضایت خاطر و احساس حظ و لذت می‌شود. تماشاگر کار هنری هم اگر معنی و مفهومی در کار هنری حس کند برای احساس رضایت‌مندی و خرسندی انگیزه‌ای روانی دارد.

هوپل می‌گوید که حتی اگر از نظر اصالت فرد و فردگرایی هنر را بررسی کنیم می‌بینیم که هیچوقت هنر برای هنر وجود ندارد - وجود هنر به دلایل روانی است.

فرق دو نظر لانگر و هوپل را بدین ترتیب می‌توان خلاصه نمود که هنر از نظر لانگر بیشتر وظیفه ارتباطی دارد ولی هوپل از دید روانشناسی بدان می‌نگرد. لویییس معفور تقریباً " نظری بینابین دو نظر فوق ابراز می‌کند:

هنر در درجه اول قلمرو شخص هنرمند است و وظیفه هنرجدا از جنبه تکنیکی آن به رشد فکری هنرمند و ارزش‌های او بستگی پیدا می‌کند و به هر صورت محتوای هنر از شخصی به شخص دیگر و از فرهنگی به فرهنگ دیگر انتقال می‌یابد. این انتقال احساس از مشخصات هنر است و رابطه‌ی عاطفی و انسانی بین هنرمند و تماشاگران به وجود می‌آورد

ونقش هنرمند در جامعه^۴ انسانی بدین وسیله روشنتر می شود .

هنر و تمدن

اشتیاق برای زیبایی احساس بسیار قدیمی و باستانی است و شروع آن قاعدتا " باید همزمان با هنر باشد - تولد هنر به اواخر دوره^۴ پارینه سنگی می رسد - در حدود ۵۰ تا ۱۰۰ هزار سال پیش انسانها ابزار و ادوات شکار خود را با ساییدن و تراشیدن تمیزتر و زیباتر می ساختند . قدمت حکاکی روی عاج و مجسمه سازی به ۲۰۰۰۰ سال پیش می رسد .

ریشه^۴ فرهنگ

وظیفه^۴ هنر از گفته های لویی انسانشناس فراتر می رود و با روابط اجتماعی و فرهنگی دوره^۴ زندگی هنرمند مزوج می شود .

روانشناس معروف ایروینگ تیلدر در پیدا کردن ریشه^۴ فرهنگ غرب معتقد است که حرکت مولده و اصلی فرهنگ غرب توسط هنر و علم هر دوره^۴ بی آشکار شده است . اصالت تصویر ایده آلیسم یونانی های اولیه در داستانهای اساطیری آنها و همچنین جستجوی بی گیر آنها برای ارزشهای عالی ، مقدمات فرهنگ غرب را فراهم می آورد - سپس رآلیسم و طبیعت گرایی رنسانس پیدامی شود . در هنر تصویری تقلیدی مستمر و با دقت از طبیعت و تماشای با حوصله^۴ طبیعت به

چشم می خورد و همزمان با آن پایه ریزی علوم تجربی آغاز می شود . بعد سمولیسم زمان ما پدید می آید که با هنر تجربیدی (آبستره) و با علم تجربیدی همراه است .

تیلر بیشتر روی قدرت و وظیفه^۴ بیانی هنرها تاکید دارد و این سؤال را مطرح می کند که هنر چه چیز را بیان می کند؟ و مهم ، بیان مزبور است که ارزش هنر را تعیین می کند . هوبل به عکس به فردگرایی در هنر معتقد است و می گوید که هنر فقط انعکاسی از نیروهای اجتماعی در هنرمند نیست بلکه نیروی زایای درونی هنرمند است که به وجود آورنده^۴ هنر می باشد .

هنر را فقط به صورت یک اثر فردی نباید در نظر گرفت بلکه باید توجه داشت که هنر یک بیان اجتماعی است و مستقیما " و بی واسطه به صورت جزئی از فرهنگ جامعه در خواهد آمد . باید توجه داشت که انسان از اجتماع ، نضح فکری و ذهنی می گیرد و در حقیقت هر انسانی فرزند فرهنگ زمان خود است . هنر هم به نیازهای فردی جویگوست و هم به نیازهای اجتماع و این هنرمند است که تصمیم می گیرد .

هنر در طی تاریخ رابطه^۴ بی ناکستنی با مذهب و جادو داشته و دارد و در عین حال با سیاست نیز مزوج است و اوضاع اجتماعی است که باعث ثبات و

تبلیغ هنر خاصی می‌شود. اوضاع اجتماعی روابط هنر را مشخص می‌کند. هنر ممکن است به تثبیت سیستم اجتماعی نیز کمک مستقیم کند. هر کار هنری به هر صورت اثری از دوران تاریخی و روحیه ملی هنرمند را با خود دارد و در تثبیت یا تنقیح آنها کمک می‌کند، مثلاً "هنررسانس مذهب مسیحی قرون وسطی را تثبیت کرد. یا به عکس هنر ممکن است به خرابی یک سیستم اجتماعی بکوشد چنانچه هنر هرج و مرج طلب دادانیستها در اوایل قرن بیستم - در بحبوحه جنگ جهانی اول - تمدن مدرن غرب را دروغ و بی معنی می‌دانست و عقیده داشت که هنرمند راستین وظیفه‌ی جز هجو آن ندارد و این هجو و طعنه زدن به صورت ترکیب چند خط و رنگ به عنوان تابلوی نقاشی در هنر دادانیستها متجلی شد.

انسان و هنر

هنر چه نفعی برای بشر دارد؟ - هنر برای بشر چکار می‌کند؟ آیا ارزش هنر با ارزش سایر پدیده‌های تمدنی برابر است؟
روبرت ردفیلد

معتقد است که هیچ قبیله و ملتی نیست که راه و روشی برای طراحی و یا صحبت کردن یا تولید اصوات به

نحوی که فقط برای حظ و لذت باشد نداند. هنر و احتیاج به خلق آثار هنری در تمام جوامع امروز بشر وجود دارد. هنرمند کسی است که به ارزشهای اجتماع زمان خود واقف بوده و ایده آلها - شخصیت و طبیعت - زمان خود را در اثرش منعکس کند.

بدین ترتیب معنویتی که ردفیلد بدان معتقد است هنرمند را در ردیف روحانیون و متفکرین قرار می‌دهد.

هومل پارا از این هم فراتر می‌نهد و می‌گوید: برخلاف بیشتر فعالیت‌های بشری که منتج به منفعت فیزیکی و جسمی بیولوژیکی برای انسان است فعالیت هنری و زیباشناسی انسان پیچیده و دارای سرچشمه و عمل کردی بسیار عمیق‌تر از سایر فعالیتهاست.

انسان ممکن است بدون فعالیت‌های هنری زنده باشد ولی با تمام این احوال انسان و هنر قابل تجزیه و تفکیک نیستند و به عبارت دیگر "بدون هنر بودن یعنی انسان نبودن".

هنر در جوامع مختلف

مفهوم معتقد است که روابط درونی که باعث بروز هنر می‌شوند بدین ترتیب قابل بیان هستند که وقتی که اجتماع سالم است هنر به سلامت آن کمک

می کند اما وقتی که اجتماع سالم نیست هنرمند به ناسلامتی آن تن در می دهد . و این خود شاید دلیلی باشد که علمای اخلاق که با شک و تردید به هنرنگریسته اند - مثل افلاطون و تولستوی - خود در دوران اضمحلال و پوسیدگی اجتماعی زندگی می کردند و با هنر مضحل و پوسیده زمان خود نیز روبرو بودند .

لیکن هنر باستانی کلاسیک و هنر قرون وسطی در حقیقت به این علت توسعه پیدا کردند که در خدمت بازگ کردن عقاید زمان خود بودند . چون اندیشه زندگی پس از مرگ برای هنرمند مصر قدیم ، داستان المپ و خدایانش برای هنرمند یونانی و ایده آلهای مسیحیت در مغرب زمین برای هنرمندان قرون وسطای اروپایی .

بروئی عقیده دارد که هنر باید جزئی از مسائل اجتماعی باشد که اجتماع نیز باید به هنرمند امکان کار و بیان تکنیکی و هنری بدهد .

هرچند که به ارزش فوق العاده هنر در اجتماع شکی نباید داشت ولی طبق نظریه مفور و تیکه قسمت اعظم نیروی اقتصادی و اجتماعی مستقیم یا غیر مستقیم در خدمت علوم و تکنولوژی قرار می گیرد خواست هنری اشخاص و استعداد های هنری آنان به عنوان خواست های غیر مادی احساس و غیر حقیقی قلمداد می شود و در جوامع صنعتی امروز هنر



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نقش اساسی خود را ندارد؛ هر چند که هنر قسمت
ضروری و اصلی استقلال شخصیت فرد و پایه اصلی
پرورش قدرت خلاقه است.

نظریه بالا باز اهمیت نقش هنرمند را در
اجتماع صنعتی از بین نمی برد. مقهور می گوید: صورت
هنر آستره بیانگر زندگی نابه سامان و خالی زندگی
ماست. شمایل نقاشیهای سوررآلیست حالت مالبوخولایی
زندگی بشر این قرن را در زمان فاجعه های اتمی،
جنگ و جدالهای منطقه ای و خطر نابودی زندگی را
مطرح می کنند. هر چند آثار هنری امروز ممکن است
اصیل و خالص نباشند ولی بیش از هر رسانه دیگر
چون رادیو، تلویزیون و روزنامه، در مورد زندگی
اجتماعی امروز با حقیقت گفتگومی کنند. این نقاشیها
اسناد اجتماعی امروزند. ولو اینکه بعضی از آنها
از نظر هنری کوچکترین ارزشی نداشته باشند.
کارکرد هنرمند در اجتماع به دو صورت است

اول از نظر خلاقیت فردی و دوم از نظر بیان انسانی و مطالعات فرهنگی
ترجمه تجارب خود.

هنرمند تجارب پیچیده خود را در فرم قابل

انتقال مستقیماً " ترجمه و به صورت فرم قابل رویت
برمی گرداند، لذا او قادر است مطالب غیر قابل بیان
را بیان کند. از نظر هنرمند دنیا و جهان ما پراز
عجایب و زیبایی است و او این عجایب و زیبایی را
با وسیله بیانی خود عرضه می کند.



هنرمند همیشه تأثرات فرهنگی خود را به نحو بارزی - بعضی اوقات با اغراق - جلوه گر می سازد. این تأثیر حتی در آثار کودکان نیز منعکس است و کودکان نیز به نحو بارزی تأثرات فرهنگی و جغرافیایی خود را در کارهای هنری خود بروز می دهند.

* * *

آنا شوپرت عقیده دارد که نقاشی کودکان قابل مقایسه با نقاشی انسانهای وحشی و انسانهای ماقبل تاریخ هستند و هر دو یک راه تکامل را می روند. سادگی شکلها - غیرطبیعی بودن اندازه ها - شفافیت و خلوص رنگها - رشد هندسی فضای کارها و غیره - هر چند کودک بزرگتر می شود و هر چه مردم و فرهنگ آنها غنی تر می شوند محصولات هنریهای تجسمی سالمتر و کاملتر می شوند.

* * *

نظردیگر اینست که فرهنگ اولین تأثیر در روی بچه ها دارد و بعد این تأثیر کامل می شود. در یک تحقیق کلاسیک ۴۰ سال پیش توسط "آناستازی" و "فول" روانشناسان معروف ۴۰۲ نقاشی و طراحی از کودکان ۶ تا ۱۲ ساله از ۴۱ کشور مورد مطالعه قرار گرفت. (این نقاشی ها از ۱۳ نوامبر تا اول دسامبر در سال ۱۹۳۴ در ساختمان

نیویورک به نمایش گذاشته شد) این تحقیق نشان می دهد که تغییرات جغرافیایی و فرهنگی کاملاً "نقاشی کودکان را تحت تأثیر قرار می دهد.

این تحقیق ثابت کرد که بیشترین تابلوهای منظره - خارج از اطاق - توسط بومیان امریکا، کودکان برزیلی و شیلی نقاشی شده است.

مناظر داخل اطاق بیشتر کار کودکان دانمارک، ژاپن و مکزیک بود. نقاشی کودکان انگلیسی کم رنگ و ابری ولی نقاشی کودکان جامائیکا و هاوایی رنگهای پر و روشن داشتند.

* * *

صورت اشخاص بیشتر در کارهای بالی، چینی، لهستانی، روسی، سوئیزی دیده می شد و در نقاشی های کودکان کانادا، کستاریکا، ژاپن، لیبریا صورت اشخاص دیده نمی شد. از نظر رنگ آمیزی اختلاف مهم بین نقاشی ها وجود داشت. رنگهای درخشان و زنده در کار کودکان بالی، شیلی، کلمبیا و رنگهای کم رنگ در کار کودکان چین، دانمارک، یونان رنگهای تاریکتر در نقاشی کودکان انگلیس، ژاپن، روسیه، به چشم می خورد. کودکان برزیل و گواتمالا رنگ سبز و کودکان هاوایی رنگ آبی و سبز، کودکان لیبریا و فلسطین رنگهای قهوه ای و کودکان تونس رنگهای اخرا و خاکی بیشتر به کار برده بودند.

و فرهنگ مربوط به آن است و تأثیر آن در تمدن و فرهنگ به صورت متقابل و جدایی ناپذیر است و گفتهٔ مغفور را تکرار می‌کنیم: وقتیکه اجتماع سالم است هنر به سلامت آن کمک می‌کند اما وقتی که اجتماع سالم نیست هنرمند به ناسلامتی آن تن در می‌دهد.

از نظر تکنیک نقاشی کار بومیان امریکا، فرانسوی، آلمانی، سوئیسی و ایسلندیها بیشتر تزئینی و چشم گیر بودند.

رنگهای جدا جدا و تخته تخته کار کودکان کانادایی، هاوایی، ژاپن و طرحهای پیچیدهٔ نقاشی کار کودکان بالی، کانادا، اسپانیا و روسیه، رنگهای ساده در تونس، سوئد، لیبیریا و ونزوئلا بود.

آناستازی و فول تحقیقات خود را در مورد نقاشی کودکان و بومیان امریکا ادامه دادند و بدین نتیجه رسیدند که بیشتر تفاوت در نقاشی‌ها درس بچه‌ها نیست بلکه بستگی به نوع فرهنگ و قبیلهٔ آنها دارد. هرگونه سعی در انتخاب نقاشی برای کودکان و محو استقلال کودک با شکست مواجه می‌شود. مطالعاتی که در نقاشی‌های قبیله‌های شمال سبیری توسط "جین بالو" شده است نشان می‌دهد که هر چند این افراد از نظر فرهنگی گوشه نشین و جدا از همه هستند ولی فرهنگ آنها با طبیعت اطراف آنها مشخصات اصیلی را به وجود آورده که به طور بی‌گیری در کارهای هنری آنها تکرار می‌شود. به طور کلی باید اذعان کرد که هنر جز جدا ناپذیر زندگی

مجموعه علمی و مطالعات فرهنگی
مجموعه علوم انسانی